

ایران شناسی در غرب

حشمت مؤید

Annemarie Schimmel
I am wind you are fire
The Life and work of Rumi
Shambhala, Boston, London 1992
pp. 214, \$16.00

«من بادم و تو آتش»
زندگی و آثار رومی
به قلم آنماری شیمل
بوستن و لندن ۱۹۹۲
۲۱۴ صفحه، بها ۱۶ دلار

در مقدمه کتاب پله پله تا ملاقات خدا خواندم که خانمی خوش ذوق از شاگردان استاد زرین کوب تشبیهی بانمک به کار برده و یکی از تألیفات سابق استاد را «با آن همه ستاره و علامت و آن همه پاورقی و یادداشت» تشبیه کرده به «یک لیوان آب میوه خنک»، و می نویسد که «برای نوشیدن یک لیوان آب میوه فوق العاده لذیذ و خوش طعم مجبور شدم دایم آن همه پوسته ها و هسته ها و دانه هایی را که به اسم حاشیه و یادداشت ارجاع در توی این آب میوه گوارا باقی گذاشته بودید «فوت» کنم و به کناره های لیوان عقب بزنم...».

کتاب حاضر به قلم استاد شیمل همان آب میوه لذیذ و گواراست به زبانی ساده و عاری از تکلفات عالمانه که خواننده کم حوصله را اگر طاق آن «پوسته ها و دانه ها» را نداشته باشد، بدون رنج موشکافیهای جانکاه و مراجعه به مآخذ و مقالات بسیار در چندین زبان، به عالم مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر آسمانی زبان فارسی می برد و با

نظم

همی

اوان

طلب

های

ادب

کنند.

شف

نہا،

و

زبان

یها و

دگان

تا

۹۵

گاه

شود.

انی نقی

آدم

نا گوته

است.

برهنگی

ی ریزی

به زمان

ز

شیکاگو

اندیشه‌ها و شعر و زندگی او و حتی شهر قونیه آشنا می‌سازد. استاد شیمیل تاکنون درباره مولانا بسیار قلم زده است، از جمله صاحب کتابی است بسیار گرانبها و مفصل که در ایران به‌عنوان شکوه شمس ترجمه و منتشر شده است! پس کسی که آرزومند غوررسی ژرف‌تر در جهان اندیشه‌ها و آثار مولانا باشد باید با مراجعه به آن کتاب حاجت خود را برآورد. نکته پیداست که در همان زبان فارسی آثار بسیار عمیق و دقیق دیگری راجع به مولانا موجود است که محققان مغرب‌زمین از آن بیخبرند و اگر جسارت نباشد اکثراً حتی از خواندن آن نیز عاجزند. از آن جمله است آثار مطلقاً بی‌نظیر استاد زرین‌کوب مخصوصاً کتاب سرنی در دو جلد و بحر در کوزه و همان کتاب پله پله تا ملاقات خدا که با شرح و بسط تمام موبه‌موزندگانی مولانا و خاندان و یارانش را تا حدی که بتوان سندی و سخنی معتبر در تأیید آن ارائه داد، عرضه فرموده است. همچنین است شرح مثنوی شریف به قلم استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر که صدها نکته بسیار عمیق آموزنده در باب عرفان و معارف اسلامی را شامل است که به‌ندرت یکی از آن را در تألیفات غریبان می‌توان یافت.

به‌ر حال کتاب حاضر در حقیقت مدخلی است بر آثار و افکار مولانا که همه مشتاقان را، ولو آن‌که فارسی ندانند و دانشجوی رشته‌های اسلام‌شناختی نباشند به‌کار می‌آید، و چون با دلدادگی نزدیک به ایمان نوشته شده است، به‌حکم لاجرم بر دل‌نشیند، هر سخن کز دل برآید — شور و شوقی در دل خواننده می‌اندازد و او را به‌کوشش و کاوش بیشتری برمی‌انگیزد.

این کتاب شامل یازده فصل است به‌شرح زیر:

۱- فصل اول، «زیارت رومی»، سفری به‌قونیه است به‌راهنمایی مؤلف که مسافر را با بقایای شهری که حوادث چهل و پنج سال از زندگی پرچوش و خروش مولانا را شاهد بوده است، آشنا می‌سازد. گنبد سبز تربت شاعر بزرگ هنوز پا برجاست. دشت و صحرای قونیه با انواع گلها و سبزه‌هایش که نامشان جا به‌جا در دیوان کبیر آمده است یادآور روزگار و روزهایی است که وی در آن‌جا سیر و تفرج می‌کرده است. ولی قونیه دیگر آن آرامش روحانی را که حتی در ۱۹۵۰ شیمیل جوان را به‌جهانی و رای غوغای شهرهای امروزی می‌برده است ندارد. بازار قدیم هنوز برجاست ولی متأسفانه از حجره معروف صلاح‌الدین زرکوب اثری نمانده است. مسجد جامع زمان مولانا هم هنوز باقی‌ست. در ۱۹۵۰ دیوار این مسجد را شکافتند و جعبه کوچک مخوی موی مبارک پیغمبر را که برای حفظ از خطرهای زمان جنگ درون آن پنهان کرده بودند، بیرون

آوردند و خانم شیمیل می نویسد که «از پوشش ابریشمین جعبه بوی دل آویز عطر گل برمی خاست» (ص ۵).

۲- فصل دوم «در راه قونیه» نام دارد و زمینه تاریخی و سیر تکاملی شخصیت مولانا را از تولد تا وفات شرح می دهد و در طی آن درباره بهاء ولد، راه مهاجرت از خوارزم تا قونیه، ازدواج رومی و فرزندانش، ورود برهان الدین محقق و تحریر او مولانا را به تحصیل در دمشق، دیدار با شمس و انقلاب روحانی و بسیار مطالب دیگر، البته همه به اختصار سخن رفته است.

۳- فصل سوم راجع به «زبان شعر» است. با وجود آن که مولانا تا سن ۳۸-۳۷ سالگی، هرگز عنایتی به شعر و شاعری نداشت، تمام قواعد عروض و قافیه را می شناخت و با شعر عرب به ویژه قصائد متنبی انسی داشت (رک. تعلیقات بدیع الزمان بر فیه مافیه، چاپ همو، ص ۲۴۵-۲۴۶). علاوه بر اشاره به حالات شور و مستی مولانا در سالهای پیش از آغاز متنوی، مؤلف از ویژگیهای سبک غزل او که به راستی از حیث تنوع بی کران عرصه تخیل در ادبیات فارسی یکتاست سخن رانده و شواهدی از دیوان کبیر آورده است.

۴- فصل چهارم، «یک روز بهاری در قونیه»، با توصیفی شوق انگیز از زیبایی طبیعت در آغاز بهار قونیه شروع می گردد که ناگهان پس از تندر و باران گل سرخ بازمی شود و شهر را پرده ای از عطر سبزه های نودمیده و بوی شکوفه های درختی بیدمانند فرومی پوشد. دشتها پر از درختان فندق است و دیری نمی گذرد که شقایق و پونه و شنبلیله و سبزه های دیگر در کنار جویبار سر برمی زنند. غزلهای مولانا با بانگ مکرر «بهار آمد، بهار آمد» نسیب بیداری از خواب زمستانی ست، و زمستان خود نمود زمستان جانها و خمود دلهاست که با دمیدن آفتاب بهاری باید سپری شود. بهار برای مولانا رستاخیزی خرد است، باد حکم صوراسرافیل را دارد و جنبش کائنات همان قیام مردگان است:

آفتاب حشر را ماند گدازد هر جماد
از زمین و آسمان و کوه و سنگ و گوهری
تا بداند اهل محشر کاین مه یخ بوده است
مقل جزوی تگ مانده بر سر یخ چون خری

(غزل ۲۷۸۴)

به همین قیاس مؤلف یک یک صورتی را که مولانا با کسب الهام از تطور پدیده های طبیعت در چهار فصل سال تخیل کرده است نقل می کند و تأویل دینی و روحانی و تطبیق هر کدام را بر مراحل سیر آدمی از عمق خاک به اوج افلاک نشان می دهد. این فصل به نقل تمثیلات بسیار گوناگون مولانا از گلها و درختان و پرندگان و آب و باد و آفتاب

براهنم
در باره
رمی در
رسی
تولد را
و نیز راجع
رک کرا
سخن کوب
که با
سالندی و
باشنوی
چار باب
از غریبان
عره
که همه
طی به کار
باز بخرم بر
فرلو او را
شب
«د
جاسافر را
رسا شاهد
است و
ره است
لی قونیه
, غوغای
بهاز حجره
طعم هنوز
هن مبارک
نقل، بیرون

گرفته تا کاروانهایی که شکر مصر و دیبای شوشتر به قونیه می‌آورده‌اند، شرحی شاعرانه است و با لطافت فکر و احساس نوشته شده است.

۵- فصل پنجم با عنوان «گنج پنهان» (= کنز مخفی) شرح اندیشه شاعر درباره آفریدگار و آفرینش است. در تشریح این موضوع استاد شیمیل بسیاری از اصطلاحات اهل عرفان را که منشأ آنها قرآن مجید و معارف اسلامی است از قبیل محیی و مئیت، لابنام، خیرالماکرین، سمیع و بصیر و ودود و غفار، وجود و عدم، قبض و بسط، جمال و جلال (با دو اصطلاح مشابه آن fascians و tremendum در الهیات عالم آلمانی رودلف اتو (Rudolf Otto) توضیح داده است. نویسنده در فن خوشنویسی هم کتابی نوشته و در کتاب حاضر بحثی آورده است درباره اصطلاحاتی که مولانا از فن مزبور گرفته و نماد اندیشه‌های معنوی ساخته است.

نقل چند بیت از غزلی که شاهد مطلب است بی‌جا نخواهد بود:

دلم همچون قلم آمد در انگشتان دلداری	که امشب می‌نویسد زی نویسد باز فردا ری
قلم را هم تراشید او رقاع و نسخ و غیر آن	قلم گوید که تسلیم تو دانی من کیم باری
گهی رویش به دارد گهی در موی خود مالید	که او را سرنگون دارد گهی سازد بدو کاری...
کر و فر قلم باشد به قدر حرمت کاتب	اگر گرد دست سلطانی اگر در کف سالاری... الخ

(غزل ۲۵۳۰)

۶- عنوان فصل ششم «دم خر و پر فرشته» از فیه‌ما فیه گرفته شده است که می‌گوید: «احوال آدمی همچنان است که پر فرشته را آورده‌اند و بر دم خری بسته‌اند تا باشد که آن خر از پرقو و صحبت فرشته فرشته گردد زیرا که ممکن است که او همرنگ فرشته گردد»

از خرد پر داشت عیسی بر فلک پرید او گر خورش را نیم پر بودی نماندی در خری

(فیه‌ما فیه، ۱۰۷)

موضع آدمی در جهان آفرینش و امکان سیر او در عوالم الهی، مباحث جبر و اختیار از دید مولانا و تمثیلاتی که به کار می‌برد، همه با نقل بسیاری از سخنان شاعر در این فصل آمده است.

۷- فصل هفتم «قرآن، انبیاء، و اولیاء» نام دارد و شرح پدیده‌هایی است که منطق بشری و علوم انسانی از توجیه آن درمی‌ماند و مولانا به قوت خیال و با اتکاء به منطق متکلمان و اهل ادیان و با سودجویی از تمثیلات و نیز تجارب روحانی به اثبات آن کوشیده است. برای عارف بزرگ ما هر حکم و عبادتی، ورای ظاهر آن دارای

ایران شناسی در غرب

حکمتی ست که نباید از آن غفلت ورزید و گرنه پیروی از صورت ظاهر آن حکم عملی بیسوده است. تلاوت سوره یاسین برای مردگان نمونه‌ای از این سنتهاست که مولانا در باب آن می گوید:

گویند بخوان یاسین تا عشق شود تسکین جانی که به لب آمد چه سود ز یاسینی

(غزل ۲۶۰۹)

مرتبیت انبیاء نیز در این فصل توضیح شده است خاصه مقام مسیح که در اسلام روح الله خوانده شده است. اما برتر از همه چهره‌های آسمانی، چهره رسول اکرم است که توجه و تعشق مولانا به حضرتش حد و مرزی نمی شناسد. ذکر عارفان بزرگی همچون حلاج و بسطامی و ابوالحسن خرقانی نیز در این فصل آمده است.

۸- فصل هشتم زیر عنوان «نخود بر نردبان روح»، بحث مشبعی ست درباره موضوع

استحاله مواد طبیعی در بدن آدمی، و از این رهگذر ارتقاء آن مواد به مرتبه و مراتب

عالیتر نامی و حیوانی و انسانی. عنوان فصل از عنوانی در مثنوی گرفته شده است «...

بیقراری نخود و دیگر حواجی در جوش دیگ و بردودن تا بیرون جهند» (دفتر ۳ / بیت

۴۱۵۸ به بعد). ذکر نخود ذهن شیمیل را به خوردنیهای خام و پخته دیگر که گاهی در آثار

رومی یاد شده، منتقل کرده و به گفتگو درباره انواع اغذیه و مواد آشپزی از نان و نمک و

خمیر و حلوا و ترشی و ادویه و بادمجان گرفته تا تماج و ثرید و باده، البته «باده

منصوری» نه «باده انگوری» کشانده است. رشته سخن از خوردنیها به روزه و فرائض

دیگر کشیده و در ذکر حج چند بیت از غزل «ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید» نقل

شده و سپس از آداب و مقامات و احوال سخن رفته است. استاد در این فصل به مناسبتی

به چند بیت بسیار معروف «از جمادی مردم و نامی شدم...» که بیانگر جوهر اندیشه

مولانا است، اشاره کرده و از سابقه این تفکر در فلسفه و در مغرب زمین یاد کرده است و با

اشارتی کوتاه به حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» و مصراع «اقتلونی یا ثقاتی» منقول از

حلاج (نیز دیوان کبیر، غزل ۲۸۱۳) و همچنین ترجمه تمام غزل نغز مولانا «درخت اگر

متحرک بدی به پا و به پر» (غزل ۱۱۴۲)، با کسب الهام از انوری «درخت اگر متحرک

شدی ز جای به جای»، رک. فروزانفر، سخن و سخنوران، ص ۳۴۴) که حاصل تمام مطلب

را در نهایت بلاغت در بر دارد، و سرانجام با ترجمه دو بیت ذیل که منافی شک

خیامی ست، این فصل را تمام کرده است:

یکی کف خاک گوید استخوانم

یکی کف خاک گوید زلف بودم

که پیشم آ که زنده جاودانم

شوی حیران و ناگه عشق آید

(غزل ۱۵۱۵)

۹- فصل نهم، «هدیه الهی»، درباره نماز و دعاست که در نظام عرفانی و دینی مولانا اهمیتی خارق‌العاده دارد. در شرح حال رومی آورده‌اند که در سورت سرمای زمستان شبی را در مسجد به نماز و تضرع و زاری گذرانید و چندان گریست که ریشش خیس شد و بیخ بست و به کف زمین مسجد چسبید، و بامداد روز بعد مریدانش به نجات او شتافتند. در آداب نماز معانی بلندی نهفته است که نمازگزار اگر آگاه نباشد و گرفتار بند ظواهر بماند حال همان کسی را خواهد داشت که در قصه‌مثنوی آمده است:

آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت دار جفت

۱۰- فصل دهم در «تجلیات عشق» است و در طی آن مؤلف از استعاراتی که برای عشق و تأثیرات آن به کار رفته است سخن می‌راند و نفوذ کیمیایی آن را در تبدیل مس وجود آدمی به زرد ناب، رنجهایی که عاشق در کوره امتحان تحمل می‌کند تا تصفیه شود، پروانه و شمع، عشق به منزله دام مرغان جان و اضطراب اسرار خدا، ناز و نیاز عاشق و معشوق و بسیار تعبیرات و اصطلاحات دیگر را که در آثار رومی و دیگر صوفیان به آن برمی‌خوریم، شرح می‌دهد. در دیوان کبیر آن قدر ابیات جانسوز درباره عشق و عاشق و معشوق هست که اگر آنرا فراهم آورند گنجینه‌ای عظیم و سرشار از زیباترین و شیواترین و عارفانه‌ترین سخنان زبان فارسی در این باب خواهد بود.

۱۱- فصل یازدهم با عنوان «همه به رقص درآیند»، که از غزل ۱۲۹۵ با ردیف سماع گرفته شده است، با توصیفی کوتاه از سماع مولویان قونیه در ۱۹۵۴ که پیش از آن بیست و پنج سال تمام ممنوع بوده است، آغاز می‌شود و خاتم شیمیل اهمیت و مفهوم سنت سماع را با استاد به روایات صوفیان مولوی و غزلهای رومی بیان می‌کند و کتاب را با ترجمه زیبای غزل ۱۲۹۵، «یا یا که تویی جان جان جان سماع...» به پایان می‌برد.

*

آنچه گفته شد شمه‌ای است از هنرها و فواید این کتاب نفیس. اینک برای آن که منسوب به تملق‌گویی از دوست گرانقدر سالیان دراز خویش نگردم، به چند لغزش قلم مؤلف که ناشی از تندنویسی و پرنویسی است، اشاره می‌کنم بدین امید که در چاپ آینده به اصلاح آن پردازند.

نخستین نکته که اصولی و کلی است و اختصاص به این کتاب ندارد، عدم توجه به پژوهشهای دانشمندان ایرانی است. استاد شیمیل با آثار مولانا و مآخذ دست اول انسی عمیق دارد و کارهای محققان اروپایی را نیز به اصطلاح مانند کف دست می‌شناسد. اما

لام)
ولای مولانا
گرگان شی
ابد و یخ
هدنند. در
ادب ظواهر
روز
ت

خاکه برای
گذایل مس
رکبیه شود،
خدا عاشق و
شاهان به آن
۱۵۸ عاشق و
گچ‌پاترین و
۱۶
سبف سماع
هم‌آن بیست
نی‌بنت سماع
قتر با ترجمه
و.

ی‌زای آن که
سر لغزش قلم
= چاب آینده
بده
آده عدم توجه
غزل اول انسی
مرشناسد. اما

ظاهراً عنایتی به نوشته‌های مولوی‌شناسان ایرانی ندارد. نوشته‌های محققان ایرانی دربارهٔ مولانا و همهٔ شاعران بزرگ دیگر از قبیل فردوسی و حافظ و نظامی و سعدی و انوری و گرگانی و صائب، امروز در ترازوی سنجش با کارهای غریبان بسی سنگین‌تر شده است، و اگر کسی از نتایج کار ایرانیان غفلت ورزد، در خطری شدید است که خود را «لو» دهد. دربارهٔ مولانا نباید و نمی‌توان نوشته‌های فروزانفر و زرین‌کوب و چند تن دیگر را نادیده انگاشت. یکی دو مورد اختلاف میان نتایجی که خانم شیمیل در این کتاب و فروزانفر و زرین‌کوب در موشکافیهای خود بدان رسیده‌اند، ذکر می‌شود.

استاد شیمیل می‌نویسد که مولانا و شمس تبریزی «ماهها بدون کمترین حاجتی از حاجات انسانی» (without the barest human necessities، ص ۱۶) با یکدیگر گذرانند، در حالی که به قول استاد زرین‌کوب آن دو تن سه‌ماه مهمان صلاح‌الدین زرکوب و مقیم خانهٔ او بودند و او تمام حاجات آن دو را تأمین می‌کرد (پله پله تا ملاقات خدا، ص ۱۱۴ و ۱۸۴). مورد دیگر در باب پایان کار شمس تبریزی است که استاد شیمیل شایعهٔ قتل او را همچون یک واقعهٔ مسلم تاریخی ذکر می‌کند و حتی می‌گوید که در ۱۹۵۸ در حفاریهای قونیه مقبره‌ای بزرگ کشف شد که به شهادت قرائن با عجله گچ‌گیری شده بوده است، و این همان قبر شمس تبریزی است (ص ۱۸). اما فروزانفر و زرین‌کوب موضوع را به تفصیل بررسی نموده و هر دو به این نتیجه رسیده‌اند که شایعهٔ قتل شمس فاقد هرگونه اعتبار است (رک. فروزانفر، زندگانی جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، ۱۳۳۳، ص ۷۸؛ زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران، ص ۲۸۸-۲۸۹ و سر نی، ص ۱۰۶-۱۰۷، و پله پله تا ملاقات خدا، ص ۱۴۴-۱۴۸). نکتهٔ دیگر این که وقفه میان دفتر اول و دوم مشنوی را چهار سال می‌دانند (ص ۲۷)، ولی محققان دیگر طول این وقفه را دو سال نوشته‌اند (رک. فروزانفر، همان اثر، ص ۱۵۷؛ سر نی، ص ۱۱۰).

در تفسیر آیهٔ «أنا عرضنا الامانة...» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷۲) استاد شیمیل می‌نویسد که این امانت عبارت از هدیهٔ مسوولیت است که زمین و آسمان از حمل آن سرباز زدند و انسان بار آن را بر دوش کشید زیرا «نادان و ستمگر» (ignorant, cruel = ظلم و جهول) بود. اما مطلب بدین سادگی نیست که به خوانندهٔ ناآگاه مجال اعتراض بدهد که مگر زمین و آسمان دانا بودند، و مگر حمل بار امانت الهی نشانهٔ شرف و امتیاز آدمی بر دیگر موجودات نیست که او را نادان و ستمگر خوانده باشند. «من بیچاره» در غزل حافظ معطوف به احوال و کیفیت دیگری است و با جهل و ظلم نسبتی ندارد. غرض عرض بنده این است که یک کتاب سادهٔ مدخل‌گونه جای ورود و حتی اشاره به این‌گونه

مباحث غامض که مستلزم حلاجی آراء مفسران و محققان بسیار در هر دو زبان تازی و فارسی‌ست نمی‌باشد.

صرف موث بودن واژه «نفس» در عربی و این که در قرآن مجید «امارة بالسوء» خوانده شده است رفتار ناهنجار و توهین و تحقیرهای موجود در شعر فارسی نسبت به زنان را توجیه نمی‌کند. چگونه می‌توان مبخشی اجتماعی را که ریشه در صد زمینه تاریخی و فرهنگی و مذهبی دارد با چنین تعلیل ساده‌لوحانه لغوی که تازه آن‌هم پایه درستی ندارد زیرا «نفس» در همان سفر کریم «مطمئنه... راضیه مرضیه» هم وصف شده است، حل شده پنداشت و از سر آن گذشت.

این که استاد شیمل سخن افلاکی را که «تمثال صورت» مولانا در شب معراج بر «کنگرة عرش» دیده می‌شد (مناقب، ص ۳۶۴-۳۶۵) به حق جدی نمی‌گیرد (ص ۱۲۵) هماهنگ با تفکر عقلاتی‌ست. ولی جای شگفتی‌ست که چند سطر پایین‌تر این افسانه را که پیکر جسمانی رسول‌الله سایه نداشت، بی‌هیچ تأویل و تفسیری نقل کرده است (نیز در کتاب شکوه شمس، ص ۲۸۲ اصل انگلیسی البته).

گاهی در نقل ایات فارسی یا ترجمه انگلیسی، یا شماره غزل مورد نظر، یا حتی در قراءت واژه‌ای یا جمله‌ای لغزش رخ داده که حتماً غلط چاپی‌ست. مثلاً بیت آخر غزل ۲۲۶۶:

جواب گفته متنبی است این فواد ما تسلیه المدام

با آنچه به‌عنوان ترجمه این بیت آورده‌اند (ص ۳۵ دو سطر اخیر) مناسبتی ندارد. ترجمه مصراع «که دم به دم ز دل من چه چیز رویانی» (غزل ۳۰۴۸) درست نیست. فعل رویاندن را که متعدی رویدن و رستن است، ظاهراً به‌معنی «روان‌ساختن» گرفته‌اند (ص ۶۰). «مثنوی مولوی معنوی» (ص ۱۱۴) باید اصلاح شود، «معنوی» صفت «مثنوی»‌ست نه صفت «مولوی». در ص ۱۱۴ عبارت «ما را که برد خانه» به‌صورت نادرست kay barad mara khana (کی برد ما را خانه) برگردان شده است. در غزل ۶۴۸ «بدیدیت» (= بدید) را گویا به‌ضم حرف اول خوانده و چنین ترجمه کرده‌اند if you would be (ص ۱۴۸). در غزل ۱۸۰۴ / بیت ۴ «زخم تو» آمده است در مقابله با «رحم تو»، نه «رحمت تو» به‌گمان مقابله با «رحمت تو» که در غزل نیست (ص ۱۵۸). ناگفته نماند که استاد شیمل کتابی به‌همین نام در ۱۹۷۸ به آلمانی منتشر کرده است که تحریر کمابیش مطالب و مباحث همین کتاب است. ^۲ یک گله دوستانه دیگر از مؤلف گرامی این است که در موارد فراوان غزل یا ایات یا عباراتی از کتابی آورده و منبع خود را دقیق نشان

نداده است، از آن جمله است در ص ۷۰، ۸۶، ۸۸-۸۹، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۵۸-۱۵۹... نکته‌هایی که گفته شد در قیاس با گوهرهای آبدار معانی بلندی که استاد شیمیل با چیره‌دستی بسیار در سلک بندهای خواندنی این کتاب کشیده، البته ناچیز است. دریا هم خس‌وخشاکی دارد و به قول ایرج «آن کس که خطا (در اصل گنه) نکرد آن کیست بگو». چنان که می‌دانیم، استاد شیمیل در ۱۹۹۵ برنده جایزه صلح شناخته شد که هر سال از طرف اتحادیه ناشران کتاب در آلمان به کسی که در راه تفاهم میان مردم جهان گام‌های بلندی برداشته باشد تقدیم می‌گردد. بدین مناسبت استاد شیمیل آماج حمله دسته‌هایی از شاعران و روشنفکران شرقی و غربی گشت که چرا از حق آزادی سخن برای سلمان رشدی دفاع نکرده است. جایزه صلح مزبور و جنبالی که به دنبال آن برپا گشت آوازه استاد شیمیل را از مرز شناسندگان ادبیات فارسی و جامعه‌خاورشناسان فراتر برد و او را به مقام چهره‌ای جهانی رسانید که پنجاه سال در راه معرفی آثار فکر و ادب ملت‌های مسلمان قلم زده است و به‌ویژه در کشور پاکستان از نهایت احترام و ارادت دولت و ملت برخوردار است. این سرفرازی و پاداش حق‌شناسانه را به خانم شیمیل تبریک می‌گوییم و بسیار سال‌های سرفرازی و تندرستی برای او آرزو می‌کنیم.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

- ۱- The Triumphal Sun. A Study of the Works of Jalāloddin Rumi. SUNY Press, 1993.
- ۲- Rumi. Ich bin Wind und du bist Feuer. Leben und Werk des grossen Mystikers. Düsseldorf 1978.

مهوش شاهرخ حریری

«جان کلام رومی»
ترجمه کلن بارکس و جان موین
San Francisco: Harper, 1995
302p.

سانفرانسیسکو: هارپر، ۱۹۹۵
۳۰۲ ص.

برای تدوین این کتاب مترجم به‌عمد به تبعیت از ملای روم هیچ آداب و ترقیبی

* این کتاب شامل فهرست مندرجات، درباره رومی، یادداشتی درباره تنظیم کتاب، ۲۷ فصل، یادداشتها، درباره ترجمه‌ها و چند دستور غذایی و بالاخره کتابنامه است.
۲۷ فصل کتاب هر یک با مقدمه‌ای کوتاه شروع می‌شود. عنوان فصلها به ترتیب از این قرار است: میخانه؛ حیرت؛

آل هفتم

تازی و

بالسوه»

ن به‌زنان

آریخی و

نی ندارد

ت، حل

معراج بر

ص ۱۲۵)

افسانه را

ست (نیز

یا حتی در

آخر غزل»

رد. ترجمه

رواندن را

(ص ۶۰).

ی»ست نه

kay bara

: بدیدیت»

if you w

حم تو»، نه

نه نماند که

بر کمایش

، این است

دقیق نشان